

## رسوای رهبری

هری هنر فتاده هوا خوی رهبری

آشفته و فریفته به سودای سروری

عاری زدانش و ادب و زینت وقار

خواهد مقام افضل و والای داوری

کی باشدش گوهر ذاتی براین مقام

زانرو کند ادا و نماهای خسروی

خواهان قدرت است زهر راه و هر دری

نی درد ملت است نواهای دلبری

از قعر فقر به اوج تمول رسیده است

غاصب کجا و منصب والای عبقری

هر کس ز روی غدر شود طالب مقام

اندر سرشت اوست نمای ستمگری

بر سر هوای قدرت و بر دل نوای زر

زانسرو فتاده واله و شیدای رهبری

بر حیل و دغاست بری ساز این زمان

جمعی اسیر فتنه و غوغای سامری